

شیرازه

نگاهی به «مارکس و دموکراسی: در دانش افواهی بابک احمدی»

دوئل در خیابان دموکراسی

جوادلگزیان

در کتاب «مارکس و دموکراسی» حسن قاضی‌مرادی به سراغ کتاب «مارکس و سیاست مدرن» نوشته بابک احمدی می‌رود و از رهگذر گزارشی انتقادی نسبت مارکس و دموکراسی را رصد می‌کند و دوئل چپ و لیبرال را در خیابان دموکراسی رقم می‌زند.قاضی‌مرادی با انتخاب موضوع «دموکراسی» از آموزه سیاسی مارکس در سه رساله درباره مسئله یهود، نقد فلسفه حق هگل و جنگ داخلی در فرانسه و برخورد دانش افواهی با آن تلاش دارد جلوه‌ها و نتایج این رویارویی را مطالعه کند. در ابتدا قاضی‌مرادی دانش افواهی را دچار پیش‌داوری دانسته و تأکید دارد «پژوهشگر» افواهی‌اندیش برای اینکه در توجیه خود و به انفعال کشیدن مخاطب موفق شود، از شیوه معینی استفاده می‌برد که آن را شیوه «مستندسازی مهندسی‌شده» می‌نامم و توضیح می‌دهد که در این شیوه، «پژوهشگر» مستندسازی را، از یک سو با روایت‌های مکرر از آثار مارکس و از سوی دیگر، با تأکید بر رویدادهای مشخصی از دوره سوسیالیسم واقعا موجود و نیز بازتابیدن ادراک خود از آثار لیبرالیستی بر روایت‌هایی از مارکس پیش می‌برد. او با این شیوه می‌گوید که نتیجه‌گیری‌های خود که به دریافت‌های افواهی‌اش منتهی است جلوه راست‌نمایانه‌ای بدهد. اما او مستندسازی را به‌صورت مهندسی‌شده‌ای پیش می‌برد تا بتواند به نتایج دلخواه مورد نظرش از بررسی آن آثار برسد. «مارکس و دموکراسی» شامل این بخش‌هاست: درآمد: در پی بررسی نمونه‌هایی از دانش افواهی احمدی به توضیحی گسترده‌تر و مشخص‌تر درباره منابع اصلی دانش افواهی و نیز شیوه‌های ابراز این دانش می‌پردازد. بخش اول، مارکس و دموکراسی سیاسی: این بخش شامل بررسی رساله درباره مسئله یهود است. در این رساله، وی با طرح دو مفهوم پایه‌ای «رهایی سیاسی» و «رهایی اجتماعی» یا «رهایی انسانی»، رهایی سیاسی را «دموکراسی سیاسی» (همان جمهوری یا دموکراسی بورژوایی) خواند و با نقد رادیکال آن، به چشم‌انداز رهایی اجتماعی رسید. بخش دوم، مارکس و دموکراسی راستین: مارکس در نیمه دوم سال ۱۸۴۳ نقدی نیمه‌تمام بر بخش دولت از کتاب عناصر فلسفه حق هگل می‌نویسد؛ متنی که در کنار دیگر اثر وی دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴ از دشوارترین متون او است. وی در این رساله و در پی نقد دولت مشروطه سلطنتی مورد نظر هگل از منطری فلسفی، نظریه «دموکراسی راستین» را طرح می‌کند و با نقد مجالس قوه مقننه در نظریه سیاسی هگل و نیز نظریه دموکراسی بورژوایی تبیینی از مجالس قوه مقننه ارائه می‌دهد که در همسویی با «دموکراسی راستین» است. بخش سوم، مارکس و دموکراسی کمونی: در پی رخداد کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ و بلافاصله پس از سرکوب آن، مارکس از روند سه تحلیل برای انتزایشونال اول می‌نویسد. بعدتر، تحلیل سوم با عنوان جنگ داخلی در فرانسه همراه با مقدمه فریدریش انگلس منتشر می‌شود. وی در تحلیل مؤلفه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کمون پاریس تبیینی از «دولت کارگری» کمون پاریس ارائه می‌کند که بعدها به «دموکراسی کمونی» نام‌بردار شد. و سرانجام کتاب در پی‌گفتا به این موضوع اشاره می‌کند که برای پژوهشگر منتقد، نقد بازاندیشانه متن ضروری است. پس ابزار کارآمد در نقد متن، تفکر انتقادی است. سنجش انتقادی متن است که پژوهشگر را از فروغلتیدن در دام دانش افواهی می‌رهاند.

برای اطلاع از شیوه گزارش انتقادی کتاب رویارویی دو طرز فکر را در بحث تقسیم‌کار خواهیم دید و ابتدا نقل‌قولی از کتاب «مارکس و سیاست مدرن» و سپس دیدگاه قاضی‌مرادی را خواهیم خواند. احمدی می‌نویسد: «اندیشگری که جامعه آینده را چنین ساده‌انگارانه توصیف کند که در آن تقسیم‌کار اجتماعی از بین می‌رود، و یک نفر صبح شکار، ظهر ماهیگیری و غروب گاوداری می‌کند، و پس از شام به فلسفه انتقادی می‌پردازد (ت. م ۴۷:۵۰). خود را در بد مخمسه‌ای قرار می‌دهد، مگر اینکه پیش‌تر کوتاه آمده، و ادعای علم را کنار گذاشته باشد، و پذیرفته باشد که در حال حاضر مشغول خیال‌پردازی است» (احمدی، ۱۳۷۹، ۷۲۷). به عقیده قاضی‌مرادی نکته مورد نظر احمدی در ایدئولوژی آلمانی آمده است. مارکس در بخشی که راجع به «تقسیم اجتماعی کار و نتایج آن» در جامعه سرمایه‌داری می‌نویسد به یکی از پیامدهای این تقسیم‌کار می‌پردازد: «مادامی که ادر جامعه» شقاقی میان منافع خاص و عام وجود داشته‌باشد، عمل خود انسان به نیروی بیگانه‌ای که در مقابل او قرار می‌گیرد تبدیل می‌شود و به عوض آن‌که توسط او کنترل شود، او را اسیر می‌سازد. زیرا همین که تقسیم‌کار به منصف ظهور می‌رسد، هر فردی دارای حیطه منحصربه‌فردی از فعالیت می‌شود که به او تحمیل شده و نمی‌تواند از آن بگریزد. او صیاد، ماهیگیر، شبن یا ناقد نقادانه است و اگر می‌خواهد وسایل معیشت خود را از دست ندهد می‌بایست این چنین باقی بماند. در حالی که جامعه کمونیستی، جایی که هیچ‌کس دارای حیطه منحصربه‌فردی از فعالیت نیست، بلکه هرکسی می‌تواند در هر حیطه‌ای که مایل است به فعالیت بپردازد، جامعه، تولید کلی را تنظیم می‌کند و به این ترتیب امکان می‌دهد امروز این کار و فردا کار دیگری را انجام دهم، بامدادان شکار کنم، بعدازظهر ماهی بگیرم، شامگاهان دامپروری کنم، و بعد از غذا اگر خوش داشتم، انتقاد کنم؛ بی‌آنکه هرگز به صیاد، ماهیگیر، شبنان یا ناقد تبدیل شوم» (مارکس، ۱۳۷۷، ۵۹). در اینجا قاضی‌مرادی خاطر نشان می‌کند: در جامعه سرمایه‌داری تقسیم‌کار، در اساس، از طریق نظم مبتنی بر «کار مزدی» به‌منظور انباشت سرمایه انجام می‌گیرد و بر زمینه نظم ساختاری بازار هر فرد مجبور می‌شود شغلی برگزیند. با حذف «کار مزدی» و تحول جامعه در روند تنظیم تولید کلی مبتنی بر «کار آزاد» از سوی خود جامعه، تقسیم‌کار در این معنا که فرد باید شغل معینی داشته باشد تا در تولیدی مشارکت داشته باشد که بازار سرمایه‌داری تعیین می‌کند حذف می‌شود. در این حال، جامعه به میزانی به تولید برنامه‌ریزی‌شده‌ای می‌پردازد که به مصرف آن نیاز دارد، و تأکید می‌کنم، این تولید نیز از طریق کار آزاد یعنی کار بدون مزد انجام می‌گیرد؛ یعنی هر فرد به اراده خود عهده‌دار مشارکت در تولید و رفع بخشی از نیازهای برنامه‌ریزی‌شده جامعه می‌شود و مطابق با نیاز خود از تولید اجتماعی سهم می‌برد. در این حال، این توانمندی و تمایل خود اوست که کارش را تعیین می‌کند. از این‌رو، چندان دشوار نیست فهم اینکه در نظم مبتنی بر حذف تقسیم‌کار سرمایه‌داری و تحقق کار آزاد، یک نفر مبتنی بر نیاز تولید اجتماعی بپذیرد دو روز در هفته را به کارگری در کارخانه بپردازد و دو روز دیگرش را فلسفه درس دهد و یک روز را هم ماهیگیری کند و… در عین حال، می‌پذیرم نقد ریشه‌ای تقسیم‌کار سرمایه‌داری و کار مزدی ناشی از آن و توجه به چشم‌انداز جامعه‌ای که تولیدش مبتنی بر «کار آزاد» انجام می‌گیرد برای پژوهشگر افواهی‌اندیش قابل درک نیست.



مارکس ودموکراسی

در دانش افواهی بابک احمدی

حسن قاضی‌مرادی

انتشارات اختران

«پروست زیر ذره‌بینی دیگر» و کندوکاوی پدیدارشناختی

منجمدکردن زمان

پانید زرتایی: بسیاری از مارسل پروست و شاهکارش «در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته» سخن گفته‌اند اما درک ژرفای اندیشه پروست همچنان نیازمند تفاسیر و وااکاوی موشکافه است. کتاب «پروست زیر ذره‌بینی دیگر» نوشته مرتضی بابک‌معین، می‌کوشد بدون هرگونه کلی‌گویی، با ارجاع به متن و کلام پروست، درک تازه‌ای از عمق اندیشه این نویسنده پراوازه قرن بیستم به دست دهد.

بابک‌معین اشاره می‌کند که یکی از بنیادهای اصلی اندیشه پروست این است که ادراک الزاما در خود شامل سهمی از جهان انتزاعی و ذهنی سوزه است، زیرا جهان آتی است که در نگاه سوزه پدیدار می‌شود. از این‌رو سوزه بنا بر حالات، شرایط و بافتی که در آن قرار دارد، مرکز دریافت امپرسیون‌های متنوع و به‌غایت متغیر شکل می‌شود؛ بنابراین به اندازه افراد جهان‌های متغیر شکل می‌گیرد. «از منظر پروست تجربه امر واقع اساسا بُعدی انتزاعی، ذهنی و شخصی دارد، تا جایی که تأثیرات حسی فردی را باید تنها امکان شناخت حقیقت دانست. درواقع درست است که تجارب زندگی، یا به بیان دیگر امر زیسته، ماده خام اثر است و آن را تغذیه می‌کند، اما این سبک ادبی است که این ماده نازل را ارتقا داده و به اثری هنری تبدیل می‌کند که بازتاب و انعکاسی جهانی دارد.»

بر این اساس، نویسنده «پروست زیر ذره‌بینی دیگر» معتقد است اثر پروست بر پایه نظریه امر تخیلی بنیاد گذاشته شده که با اندیشه‌های پدیدارشناسان نسبت نزدیک دارد. «اما در حالی‌که پدیدارشناسانی چون هومرل به دنبال جوهره چیزها هستند و به‌نوعی در جنبه ذات‌گرایی گرفتار می‌شوند، پروست اندیشه ضدذات‌گرایی را بسط می‌دهد. برای او امر تخیلی ابزاری نیست که



پروست زیر ذره‌بینی دیگر

مرتضی بابک‌معین

نشر خاموش



را سبب می‌شود، زیرا در حالی‌که تصویر برآمده از میل سوزه برای متوقف‌نمودن جریان سیال و در حال گذراست، این تصویر ثابت این خطر را به همراه دارد که اساسا هیچ ربط و سختی با واقعیت مدل خود که مدام در سیر زمان دچار تغییر و استحاله می‌شود، نداشته باشد.» نتیجه‌ای که پروست می‌گیرد برآمده از همین چالش و مخاطره است: «و چنین نتیجه گرفتم که ارائه تصویر ثابتی از سرشت یک شخص هم به اندازه تصویر ثابتی از جوامع و عواطف دشوار است. چه آن هم مانند اینها دگرگون می‌شود و اگر

بخواهیم از آنچه در آن نسبتا ساکن است عکسی بگیریم، با چهره‌های متفاوتی که بی‌دربی در برابر عدسی از خودش نشان می‌دهد گیج‌مان می‌کند» (اسیر، ۳۸۴). بابک‌معین در این بخش به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند؛ اینکه اگر گرایش به داشتن تصویر کلیشه‌ای و لحظه‌ای بیانگر نیاز به تأیید‌کردن شخصیت‌ها و چیزها و جاودان‌کردنشان در لحظه باشد، تصویر بسته به اینکه از آینده‌ای مطلوب خبر دهد و یا گذشته‌ای ازدست‌رفته را تداعی کند، دارای دو نقش متفاوت است. چنان‌که در کتاب نیز تأکید شده خود پروست نیز بین خاطرات و تخیلی که در ذهن سوزه تصاویر معطوف به آینده را می‌سازد تمایز قائل می‌شود: «تصویرهایی که خاطره می‌گزیند، همان اندازه خودسرانه، تنگ، بسته و دست‌نیافتنی است که تصویرهایی که تخیل پیش از آن ساخته و واقعیت نابود کرده است» (سدوم و عموره، ۱۷۷). کتاب «پروست زیر ذره‌بینی دیگر» علاوه بر واکاوی ره‌گهای پدیدارشناختی در اثر سترگ پروست، بحث‌های خواندنی دیگری نیز دارد، از جمله فرایند شکل‌گیری ششوق و حسادت و تجزیه و تحلیل مضمون عشق نزد پروست و استنادال، مسئله ارجاع شاعرانه و جایگاه استعاره در اثر پروست، خوانش تحول سبک زندگی مارسل و خوانش تعامل مارسل و سوان با جهان.

شکل‌های زندگی؛ جنبه‌های زمان در ادبیات

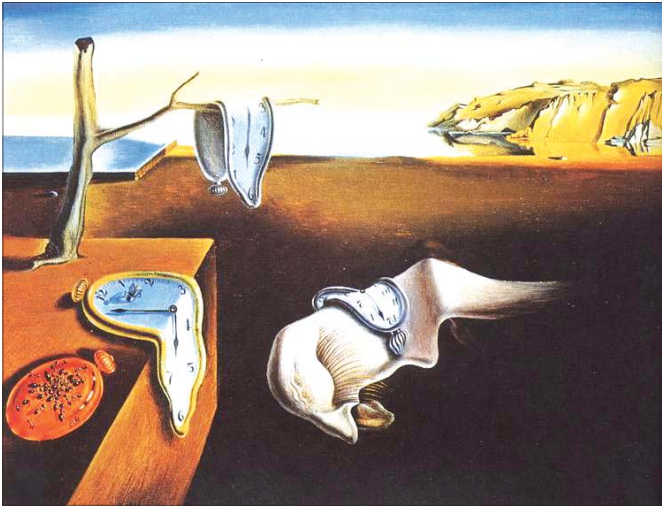
ادبیات وشوق نگاتیو

فرست تأمل را از فرد دریغ می‌کند. یوسا در کتاب «چرا ادبیات» می‌گوید بارها برابیم پیش آمده که در نمایشگاه کتاب فردی به سراغم آمده تا کتابی را برای همسر، فرزند یا مادرش امضا کنم و من بلافاصله از او پرسیدم «خودتان چی؟ کتاب نمی‌خوانید؟» پاسخ همیشه یکی است «کتاب خواندن را دوست دارم اما خیلی خیلی گرفتارم و وقت خواندن ندارم». یوسا سپس می‌گوید این آدم می‌تواند بیرون می‌آید، اما علیه آوردنده خوشش می‌آید و می‌کوشد در دل زمان هضم نشود. خواندن کتاب، شعر و با مقاله ادبی هدر بدهند. از نظر این افراد و هزاران هزار مثل او ادبیات فعالیتی غیرضرور است و اساسا تجمل و نوعی سرگرمی است و تنها برای کسانیی است که «زمان اضافی» دارند. «زمان اضافی» از نظر مانهایم همان «زمان شوقی» است که به زندگی شهری شوک می‌دهد و توان آن را دارد که آن را دچار پیریشانی و دگرگونی کند. در اینجا ادبیات و به‌طور کلی هنر و اساسا هر نوع فعالیت اجتماعی «غیرخطی» می‌تواند نپذیرفتن این جهان باشد که به آن «انویای منفی» گفته می‌شود، اما در هر حال از اشتیاق آدمی در طلب جهان بهتر نمی‌کاهد. ادبیات در چنین حال و هوایی و در شوقی که به وجود می‌آورد و به آن می‌توان «شوقی نگاتیو» گفت، نوعی سیاست است، حتی اگر موضوعی سیاسی اتخاذ نکند و «ادبیات چیست» سارتر می‌گوید: «ادبیاتی این چنین از هرگونه «چیستی» یعنی توصیف ماهوی و هر اثباتی که آن را تثبیت کند و از شوق او بکاهد می‌گریزد؛ چنین تلقی از ادبیات تعین نمی‌پذیرد. نیچه در مقام فیلسوف اما در تعبیری هنرمندانه که می‌توان آن را به ادبیات نسبت داد، می‌گوید: «ما قصد داریم سرزمینی کشف‌نشده کشف کنیم، سرزمینی که هنوز مرزهایش را مشخص نکرده است، دنیایی فراوسی تمام سرزمین‌ها، فراوسی تمام زوایای پنهان تا حالا شناخته‌شده پر از چیزهای زیبا و عجیب و معضل‌دار و وحشت‌آور. هنوز دنیایی دیگر برای کشف‌کردن هست و حتی بیشتر از یک دنیا، وقتش رسیده است بآدابان‌ها را برانندازیم». این همان شوقی است که ادبیات را به تکاپو وامی‌دارد.

ادبیات به تعبیر استنادال نوید شادکامی است و یا چنان‌که یوسا می‌گوید جشنی بیکران است؛ این تعبیر به واسطه آن است که ادبیات در درون خود واجد نوعی شوق است، در حقیقت بدیالی است که سیطره زمان خطی را برنمی‌تابد، گو اینکه زمان شوقی از دل زمان خطی بیرون می‌آید، اما علیه آوردنده خوشش می‌آید و می‌کوشد در دل زمان هضم نشود. شوق مقوله‌ای مهم و قابل تأمل است، در انویایا نیز شوق وجود دارد، انویایا نیز وعده می‌دهد، وعده انویایی می‌تواند وجهی ایجابی داشته باشد که به آن «انویایا مثبت» گفته می‌شود و می‌تواند نپذیرفتن این جهان باشد که به آن «انویایا منفی» گفته می‌شود، اما در هر حال از اشتیاق آدمی در طلب جهان بهتر نمی‌کاهد. ادبیات در چنین حال و هوایی و در شوقی که به وجود می‌آورد و به آن می‌توان «شوقی نگاتیو» گفت، نوعی سیاست است، حتی اگر موضوعی سیاسی اتخاذ نکند و «ادبیات چیست» سارتر می‌گوید: «ادبیاتی این چنین از هرگونه «چیستی» یعنی توصیف ماهوی و هر اثباتی که آن را تثبیت کند و از شوق او بکاهد می‌گریزد؛ چنین تلقی از ادبیات تعین نمی‌پذیرد. نیچه در مقام فیلسوف اما در تعبیری هنرمندانه که می‌توان آن را به ادبیات نسبت داد، می‌گوید: «ما قصد داریم سرزمینی کشف‌نشده کشف کنیم، سرزمینی که هنوز مرزهایش را مشخص نکرده است، دنیایی فراوسی تمام سرزمین‌ها، فراوسی تمام زوایای پنهان تا حالا شناخته‌شده پر از چیزهای زیبا و عجیب و معضل‌دار و وحشت‌آور. هنوز دنیایی دیگر برای کشف‌کردن هست و حتی بیشتر از یک دنیا، وقتش رسیده است بآدابان‌ها را برانندازیم». این همان شوقی است که ادبیات را به تکاپو وامی‌دارد.

« انویایا نمی‌تواند با زمان خطی توافقی داشته باشد؛ زیرا در انویای، در وعده‌ای که می‌دهد، نوعی شوق مستتر است تا بدان اندازه که نوعی وقفه در سیر زمان خطی به وجود می‌آورد. هنگامی که از انویایا گفته می‌شود، می‌تواند از نوع انویایا- انویایا مثبت- باشد که به نوعی توتالیترسم منتهی می‌شود. منظور از «انویایا مثبت» وجه ایجابی آن است. در این انویای اگرچه منط و سرکوب‌کننده با نوعی مشوق وجود دارد اما نه آن شوق منفی و با شوق نگاتیو که در ادبیات وجود دارد. نمونه‌ای از شوق مثبت و ایجابی را می‌توانیم در مقوله «انسان نودهای» ببینیم که در دهه‌های بیست و سی قرن بیستم میلادی قبل از به قدرت رسیدن فاشیسم مشاهده می‌کنیم.

۱. به نقل از نیچه



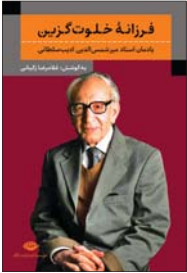
عطف

به یاد میرشمس‌الدین

ادیب‌سلطانی

حکیم خلوت‌گزین

شرق: «برای میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی کار جزئی و پیش‌یافتاده، معنا نداشت؛ او برای هر کاری ارزش قائل بود و برای آن وقت می‌گذاشت و با دقتی و سواس‌گونه آن را به انجام می‌رساند». این فشرده‌ای است از شخصیت استاد ادیب‌سلطانی، پزشکی که نقاشی می‌کرد، بسیار می‌خواند، تدریس می‌کرد، ترجمه می‌کرد و می‌نوشت و حتی به موسیقی و نواختن ویلون نیز علاقه داشت. ریاضی و فلسفه و منطق آموخت و دشوارترین متون و کتاب‌های ادبی و فلسفی جهان را از زبان یونانی باستان و آلمانی زمان ایمانوئل کانت به فارسی ترجمه کرد. در بخشی از مقدمه کتاب آمده است: «بیستم مهر ۱۴۰۲ دکتر ادیب‌سلطانی در نودودوسالگی دار فانی را وداع گفت و رخ در نقاب خاک کشید. ادیب‌سلطانی تمام عمر پرنمر خود را صرف یادگیری و پژوهش کرد. استعداد عجیبی در فراگیری زبان داشت؛ و این فراگیری اغلب خودآموز بوده است، بیش از دوازده ریزان زنده دنیا را با همین شیوه آموخته بود. این استعداد وقتی در خدمت زبان فارسی قرار گرفت ماجرای عجیبی رخ داد. ظرفیت‌هایی در زبان فارسی کشف و بازسازی شد که سابقه نداشت. این ظرفیت‌ها هم در سطح واژگانی بود و هم در سطح جمله. او قصد نداشت صرفا هنرهای زبانی خود را عرضه کند، بلکه در پی کشف و افزایش ظرفیت‌های بیکران زبان فارسی بود. اندکی تأمل در ترجمه سنجش خرد ناب و ارگانون، این توانایی نظیر ادیب را به منصف ظهور می‌رساند». در این مجموعه یادنامه، مقالاتی آمده است که پاره‌ای از ابعاد علمی و هنری ادیب‌سلطانی را بررسی و موشکافی می‌کنند.استادی که به تعبیر غلامرضا زکبانی «قطع یکی از هنرهایش بازسازی ظرفیت‌های زبان فارسی برای احیای اندیشه ایرانی و تعامل با دنیای اندیشه بود». این مجموعه از دو بخش تشکیل شده است: در بخش نخست مقالاتی آمده است که یا به خود دکتر ادیب و آثار ایشان مربوط می‌شود یا به یکی از مراسم تدفین یا بزرگداشت ایشان خوانده شده است. بخش دوم به مقالاتی اختصاص دارد که به حرمت ادیب‌سلطانی، آن حکیم خلوت‌گزین، به این مجموعه اهدا شده‌اند. در این مجموعه مقالاتی از چهره‌های مختلف فرهنگی گردهم آمده که ازجمله می‌توان به موسی اکرمی، محمدرضا بهشتی، مالک حسینی، کاوه خورابه، ابراهیم رنجبر، مهدی عظیمی و علی‌اصغر مصلح اشاره کرد که مقالاتی درباره اندیشه‌ها و آثار دکتر ادیب‌سلطانی ارائه کرده‌اند. همچنین، امیرحسین خدابریست، داود حسینی، محمدعلی جنتی، محمد کریمی زنجانی اصل و ملیحه کرباسیان، مقالاتی برای این مجموعه اهدا کرده‌اند. در بخشی از کتاب، روایتی از ممتاز ادیب‌سلطانی آمده است: «دکتر میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی جواهر بی‌بدلی بود که در زمانه ما می‌گنجید و قطعاً شناخت ابعاد وجودش زمان بسیاری می‌طلبید. حاصل عمر نودودوساله او چنان پربار و متنوع است که باورش بسیار سخت است. آثار او شاه‌های مختلفی از علوم پزشکی، ریاضی، انسانی و هنر را در بر می‌گیرد که در کمتر کسی می‌توان این تنوع علمی را مشاهده کرد. او که به بیش از ۲۰ زبان زنده و همچنین به بسیاری از زبان‌های کهن نظیر پارسی، اوستایی، پارسی میانه و باستان، یونانی باستان، آلمانی کهن و… تسلط داشت، خود را چنان در فلسفه و دانش بشری غرق کرده بود که در زمان حیاتش فرصتی برای شناخته‌شدنش پیدا نشد. او چنان خودساخته بود و فارغ از نان و نام که در همه این سال‌ها، کوشش کرد در گمنامی بماند و خروجی کار خود را که کتاب‌هایی گران‌سنگ هستند، برای مردم به یادگار بگذارد».



فرزانهٔ خلوت‌گزین

یادمان استاد میرشمس‌الدین

ادیب‌سلطانی

به کوشش غلامرضا زکبانی

انتشارات نگاه